



عن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

﴿لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ﴾

الكافي، جلد ۱، صفحه ۳۵

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

بررسی تطبیقی استعاره در ماده «سلخ»

شناسنامه مطلب	
e-b-34	کد مطلب
بلاغت / استعاره	موضوع
	موضوع مرتبط
علمی / ادبیات عربی / بلاغت / تحقیقی پژوهشی / جواهر البلاغة / مثال و تطبیق	رده
استعاره، استعاره مصرحه، استعاره مکنیه، صحیفه سجادیه	برچسب
	توضیحات

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی نُمُو

nomov.ir

تطبیق ۱:

وَ اسْلَخْ عَنَّا تَبِعَاتِنَا مَعَ اَنْسِلَاخِ اَيَّامِهِ (دعای ۴۴ صحیفه)

و السِّلَخ: إخراج الشيء ممَّا لا يسه و نزعُه عنه من سِلَخ الشاة و هو نزع جلدها عنها، و الفعل من باب- منع- و قيل: أي و انزع عَنَّا تَبِعَاتِنَا و هي استعارة مكنيَّة، شبه التبعات في احتوائها عليه بالجلد في احتوائها على الحيوان فأثبت لها السِّلَخ تخيلا، و لك جعلها تبعية و لعله أظهر.

و «انسلاخ الأيَّام»: انقضاءها و مضيُّها. قال تعالى: فإذا انسلاخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين^۱ أي إذا انقضت و مضت و هو أيضا استعارة من الانسلاخ الواقع بين الحيوان و جلده بجامع الانفصال عن الملابس كما ذكره أبو الهيثم من إنَّه يقال: أهللنا بشهر كذا أي دخلنا فيه و لبسناه فنحن نزداد كل ليلة لباسا منه إلى مضي نصفه ثم نسلخه عن أنفسنا جرا فجرا حتى نسلخه عن أنفسنا كلَّه فينسلخ و أنشد:

إذا ما سلخت الشهر أهللت مثله كفى قائلا سلخي الشهور و أهلاله

و تحقيقه: إنَّ الزمان محيط بما فيه من الزمانيَّات مشتمل عليه اشتمال الجلد على الحيوان و كذا كل جزء من أجزائه الممتد من الأيَّام و الشهور و السنين فإذا مضى فكأنَّه انسلاخ عمَّا فيه.

و الحاصل: إنَّه تشبيه^۲ لخروج المتمزّن عن زمانه بانفصال المتمكّن عن مكانه فكلاهما ظرف^۳.

توضیح: در این کلام «انسلاخ» استعاره ی مصرحه است و گذشتن ایام به کندن پوست از بدن شده است برای این که روزها با گذشتنش از انسان دور می شود همان طور که پوست با کنده شدنش از جسم حیوان دور می شود.

« هر گاه ماه را گذراندم مثل آن هلال ماه را در آسمان دیدم و این که من بگویم ماه ها را گذرانده ام و ماه ها را رویت کرده ام برای من کافی است». در این بیت «سلخت» به معنی پوست کندن استعاره ی مصرحه از گذراندن ماه است و گذراندن ماه تشبیه به کندن پوست از بدن شده است.

۱ - التوبة: ۵.

۲ - « ألف»: تشبه.

۳ - ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین؛ ج ۶؛ ص ۷۹

* کلمه "انسلاخ" در اصل از "سلخ الشاة- پوست گوسفند را کند" گرفته شده، و "انسلاخ ماه" يك نوع کنایه است از تمام شدن آن^۱.

* و انسلاخ الأشهر انقضاءها و تمامها و هو مطاوع سلخ. و هو في الأصل استعارة من سلخ جلد الحيوان، أي إزالته. ثم شاع هذا الإطلاق حتى صار حقيقة^۲.

تطبيق ۲:

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ

انتقال إلى دلالة مظاهر العوالم العلوية على دقيق نظام الخالق فيها مما تؤذن به المشاهدة مع التبصر. و ابتدئ منها بنظام الليل و النهار لتكرر وقوعه أمام المشاهدة لكل راء. و جملة نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ تحتل جميع الوجوه التي ذكرناها في جملة أَحْيَيْنَاهَا [يس: ۳۳] آنفا.

و السلخ: إزالة الجلد عن حيوانه، و فعله يتعدى إلى الجلد المزال بنفسه على المفعولية، و لذلك يقال للجلد المزال من جسم الحيوان: سلخ (بكسر السين و سكون اللام) بمعنى مسلوخ، و لا يقال للجسم الذي أزيل جلده: سلخ. و يتعدى فعل سلخ إلى الجسم الذي أزيل جلده بحرف الجر، و الأكثر أنه (من) الابتدائية، و يتعدى بحرف (عن) أيضا لما في السلخ من معنى المباعدة و المجاوزة بعد الاتصال. فمفعول نَسْلَخُ هنا هو النَّهَارُ بلا ريب، و عدي السلخ إلى ضمير اللَّيْلُ ب (من) فصار المعنى: الليل آية لهم في حال إزالة غشاء نور النهار عنه فيبقى عليهم الليل، فشبّه النهار بجلد الشاة و نحوها يغطي ما تحته منها كما يغطي النهار ظلمة الليل في الصباح. و شبه كشف النهار و إزالته بسلخ الجلد عن نحو الشاة فصار الليل بمنزلة جسم الحيوان المسلوخ منه جلده، و ليس الليل بمقصود بالتشبيه و إنما المقصود تشبيه زوال النهار عنه فاستتبع ذلك أن الليل يبقى شبه الجسم المسلوخ عنه جلده. و وجه ذلك أن الظلمة هي الحالة

۱ ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ۲۰۲

۲ التحرير و التنوير ج ۱۰ ۲۲

السابقة للعوالم قبل خلق النور في الأجسام النيرة لأن الظلمة عدم و النور وجود، و كانت الموجودات في ظلمة قبل أن يخلق الله الكواكب النيرة و يوصل نورها إلى الأجسام التي تستقبلها كالأرض و القمر.

و إذا كانت الظلمة هي الحالة الأصلية للموجودات فليس يلزم أن تكون أصلية للأرض لأن الظاهر أن الأرض انفصلت عن الشمس نيرة و إنما ظلمة نصف الكرة الأرضية إذا غشيها نور الشمس معتبرة كالجسم الذي غشيه جلده فإذا أزيل النور عادت الظلمة فشبه ذلك بسلخ الجلد عن الحيوان كما قال تعالى في مقابله في سورة الرعد [۳]: يُغْشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ. فليس في الآية دليل على أن أصل أحوال العالم الأرضي هو الظلمة و لكنها ساقط للناس اعتبارا و دلالة بحالة مشاهدة لديهم ففرع عليه فإذا هُمْ مُظْلِمُونَ بناء على ما هو متعارف. و قد اعتبر أئمة البلاغة الاستعارة في الآية أصلية تبعية و لم يجعلوها تمثيلية لما قدمناه من أن المقصود بالتشبيه هو حالة زوال نور النهار عن الأفق فتخلفها ظلمة الليل لقوله: فإذا هُمْ مُظْلِمُونَ. و إسناد مُظْلِمُونَ إلى الناس من إسناد إفعال الذي الهمزة فيه للدخول في الشيء مثل أصبح و أمسى.^۱

تطبيق ۳:

[مراد از بیرون کشیدن روز از شب (وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ)]

"وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ" این آیه شریفه آیتی دیگر از آیات‌های داله بر ربوبیت خدا را ذکر می‌کند، آیت‌هایی که دلالت دارد بر وجود تدبیری عام آسمانی، برای پدید آمدن عالم انسانی، و این آیت را در خلال چهار آیه بیان فرموده است.

و در این معنا هیچ شکی نیست که: آیه شریفه می‌خواهد به پدید آمدن ناگهانی شب به دنبال روز اشاره کند، و کلمه "نسلخ" از مصدر "سلخ" است که به معنای بیرون کشیدن است، به همین جهت با کلمه "من" متعدی شده، چون، اگر به معنای کردن بود، هم چنان که در عبارت "سلخت الاله‌اب عن الشاة-

پوست را از گوسفند کندم" به این معنا است (و به همین جهت کسی را که شغلش این کار است سلاخ می‌گویند)، می‌بایستی در آیه مورد بحث هم با کلمه "عن" متعدی شده باشد، پس از اینکه با کلمه "من" متعدی شده می‌فهمیم که سلخ در این آیه به معنای بیرون کشیدن است، نه کندن.

مؤید این معنا این است که: خدای تعالی در چند جا از کلام عزیزش از وارد شدن هر يك از روز و شب در دنبال دیگری، تعبیر به "ایلاج- داخل کردن" کرده، از آن جمله فرموده: "يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ" و وقتی وارد شدن روز بعد از شب، ایلاج و ادخال روز در شب باشد، قهراً آمدن شب به دنبال روز به طور ناگهانی نیز، اخراج روز از شب خواهد بود، البته هم آن ادخال اعتباری است، و هم این اخراج.

و گویا ظلمت شب بر مردم احاطه کرده، و آنان را در برگرفته ناگهان روز این روپوش را پاره می‌کند و داخل ظلمت شده، نورش به تدریج همه مردم را فرا می‌گیرد، و در هنگام غروب به ناگاه بار دیگر شب چون روپوشی روی مردم می‌افتد، و ظلمتش همه آن جاهایی را که نور روز گرفته بود، می‌گیرد، پس در حقیقت در این تعبیر نوعی استعاره به کنایه به کار رفته است.

و شاید همین وجهی که ما برای آیه ذکر کردیم کافی باشد، و احتیاجی به نقل بحث‌های طولانی که دیگران در معنای "سلخ نهار از لیل" و سپس ناگهان رسیدن شب، ایراد کرده‌اند نباشد.^۲

تطبیق ۴:

"وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيَاتِنَا فَاَنْسَلَخْ مِنْهَا ...". بطوری که از سیاق کلام بر می‌آید معنای آوردن آیات، تلبس به پاره‌ای از آیات انفسی و کرامات خاصه باطنی است، به آن مقداری که راه معرفت خدا برای انسان روشن گردد، و با داشتن آن آیات و آن کرامات، دیگر در باره حق شك و ریبی برایش باقی نماند.

۱ - داخل می‌کند شب را در روز و داخل می‌کند روز را در شب. سوره حج، آیه ۶۱.

۲ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۱۳۰

و معنای "انسلاخ" بیرون شدن و یا کندن هر چیزی است از پوست و جلدش، و این تعبیر کنایه استعاره‌ای از این است که آیات چنان در بلعم باعورا رسوخ داشت و وی آن چنان ملازم آیات بود که با پوست بدن او ملازم بود، و بخاطر حبث درونی که داشت از جلد خود بیرون آمد.^۱

و الانسلاخ حقیقتاً خروج جسد الحيوان من جلده حينما يسلخ عنه جلده، و السلخ إزالة جلد الحيوان الميت عن جسده، و استعير في الآية للانفصال المعنوي، و هو ترك التلبس بالشيء أو عدم العمل به، و معنى الانسلاخ عن الآيات الإقلاع عن العمل بما تقتضيه، و ذلك أن الآيات أعلمته بفساد دين الجاهلية.^۲

۱ - ترجمه تفسیر المیزان، ج ۸ ص ۴۳۳

۲ - التحریر و التنویر، ج ۸، ص ۳۵۲